

نقش آب در حیات ایران زمین

سید محمد بهشتی

عضو پیوسته فرهنگستان هنر

اسفند ۱۳۸۶

چکیده:

ایران سرزمینی است که حدود جغرافیایی و فرهنگی‌اش فارغ از مرزبندی‌های اعتباری و سیاسی سده‌های اخیر تعریف شده است. این سرزمین مجموعه‌ای است از زیستگاه‌های متنوع که در طول تاریخ، آن را به ایرانشهر، مَلکِ عجم، دارالملک فرس، مملکت پارس، و ممالک محروسه می‌شناختند. این زیستگاه‌ها با ویژگی‌های ممتاز و منحصر - که ماهیت جزیره‌ای دارند - اجزاء اجتماع و نظام کلی ایران را می‌سازند که از دوره هخامنشی تاکنون - به استثنای اندکی تغییرات و تصرفات - پابرجا مانده است.

مجمع‌الجزایر زیستی ایران همواره با شناخت مواهب و موانع اقلیمی، ضرورت سازگاری دنیا و دین، و استمرار سنت‌های کهن بهم پیوسته‌اند. حضور و عمل ساکنان این سرزمین هم از دیگر عوامل پیدایش حیات و انسجام اجزای آن بوده است؛ به گونه‌ای که نه ایرانی بدون شناخت سرزمینش می‌تواند حیات و بالندگی داشته باشد و نه ایران می‌تواند بدون انسان ایرانی بقا یابد. ایران و ایرانی در تعاملی هوشمندانه و عاشقانه منظومه‌ای می‌سازند، چه:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که در مواضع و اقالیم مختلف ایران، هر قدر که ساکنان آن کیفیت سرزمین خود را بهتر شناخته و خردمندانه و آگاهانه به آن پرداخته‌اند، حاجتشان را راحت‌تر برآورده و بهره یافته‌اند. مورخان و جغرافی‌دانان بسیاری چون اصطخری در صفت ایران گفته‌اند: «که هیچ مَلک آبادان‌تر و تمام‌تر و خوش‌تر از ممالک ایرانشهر نیست». آنچه عامل آبادانی و تمامیت و پیوستگی این ممالک است علاوه بر موارد یادشده چیزی جز آب نیست. بنابراین شناخت نقش آب و سلسله‌مراتب منابع آن در برای شناخت دایره فرهنگ ایران اجتناب‌ناپذیر است. این مقاله فصلی است در بیان این که چگونه از راه شناخت جایگاه آب، فرهنگ ایران را در سطوح مختلف از مسائل مهندسی و آبیاری گرفته تا خیال نازک شاعرانه و مراتب عبودیت ایرانی، به یاری شواهد و اخبار قرائت کنیم.

کلیدواژه:

ایران، سرزمین، فرهنگ ایرانی، زیستگاه، آب، آبادی، عدل، عمارت

حیات ایران زمین چون دیگر جای‌های جهان همیشه ناشی از دو چیز بوده و هست: عمارت و عدل.^۱ اگر ایران تاکنون برقرار مانده است به سبب توجه به این دو چیز بوده و این داستانی نیست که ما ایرانیان امروز بر ساخته باشیم، این قولی کهن است و حقیقتی را روشن می‌کند، چنان‌که:

پیغمبر را علیه‌السلام پرسیدند کی چرا همه قرون چون عاد و ثمود و مانند ایشان زود هلاک شدند و ملک پارسیان دراز کشید با آنکه آتش پرست بودند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفت: لآتهم عمروا فی البلاد و عدلوا فی العباد. از بهر آن که آبادانی در جهان [کردند] و داد گستر[د]ند میان بندگان خدای عزوجل.^۲

معروف است که هر کس از پادشاهان ایران که فرزندش را به ولی‌عهدی منسوب می‌کرد، به او این نصیحت می‌کردند که «پادشاهی نتوان کرد الا به لشکر و لشکر نتوان داشت الا به مال و مال نخیزد الا از عمارت و عمارت نباشد الا به عدل».^۳ به همین سبب جز در روزگاران ضعف و سستی، ایران زمانی عمارت پذیرفته که اهالی‌اش در سایه امنیت و دادگری توانسته‌اند از ذخایر طبیعی سرزمینشان بهره گیرند و بر موانعش چیره گردند. چه بسیار بلاد بزرگ و نیکویی که هوای معتدل و آب‌های روان داشته، اما به سبب عدم رعایت عدل، ویران شده و وادی دد و دام گشته و رو به عمارت نهاده است مگر به همت و فرّ دولتی نیک و توانمند؛ و چه بسیار نقاطی که در آنجا نه آب روان بوده و نه هوای چندان نیکو، اما سالیان است که معمور است و مطبوع. و این از عدل خاسته است.^۴

مورخان و مسالک‌نویسان در صفت ایران گفته‌اند که «هیچ ملک آبادان‌تر و تمام‌تر و خوش‌تر از ممالک ایران شهر نیست. و قطب این اقلیم بابل بود و آن مملکت پارس است [...]».^۵ شرط این آبادانی و تمامت و پیوستگی چیزی جز عدل و عمارت نبود، چنان‌که در شرایط آبادی سیستان (از ولایات ایران) چنین می‌خوانیم:

شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده آمد: بستن بند آب و بستن بند ریگ و بستن بند مفسدان. هر گاه که این سه بند اندر سیستان بسته باشد، اندر همه عالم هیچ شهر به نعمت و خوشی سیستان نباشد. و تا همی بستند چنین بود و چون ببندند چنین باشد و روزگار آن را قوام باشد.^۶

^۱ خواجه نظام‌الملک دستور دانشمند آل سلجوق در سیاست‌نامه چنین می‌گوید: «عامل شهر حمص به عمر عبدالعزیز نیش که دیوار شهر حمص خراب شده است، آن را عمارت باید کردن. جواب نیش که شهر حمص را از عدل دیوار کن و راه‌ها از ظلم و خوف پاک کن که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ». نظام‌الملک، سیاست‌نامه، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

^۲ ابن بلخی، فارس‌نامه، ص ۵.

^۳ ابن بلخی، همان، ص ۵.

^۴ در گذشته نام اکثر آبادی‌های ایران از نام افرادی اخذ شده که امیران و وزیران زمان خود بوده‌اند. مثلاً: «{بشاؤر}». شهری است تونگر و از گرد وی یکی باره است، شاپور خسرو کرده است [...]». حدود/العالم، ص ۱۳۳. امروز هم نام بسیاری از آبادی‌های بزرگ و کوچک ایران، ترکیبی از نام یا صفت و لقب شخصی به علاوه «آباد» است. مانند: سلطان‌آباد (به فتح‌علی‌شاه قاجار منسوب است و امروز اراک گویند)، علی‌آباد، محمودآباد، و امثالهم. این مسأله در تأیید مطالب گفته شده در خور تأمل است.

^۵ اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۵.

^۶ تاریخ سیستان، ص ۲۱.

مراد از این قصه این است که در باور ایرانیان، عمارت و آبادانی - که از منابع و مواهب طبیعی و تلاش انسان حاصل می‌شود - به عدالت ارتباط مستقیم دارد. رشته امنیت و عدالت در اختیار حکام و ملوک بوده است. هر وقت پادشاهی دادگر بر سر کار آمد، برکات (از جمله آب) فزونی یافت و آبادانی شد و چون اندیشه بد داشت و جور پیشه کرد، مملکت رو به ویرانی و زوال نهاد. امام محمد غزالی ضمن برشمردن نمونه دادگری پادشاهان پیش از اسلام و عمارت ایران، منشاء ویرانی را دو چیز می‌داند: «و ویرانی زمین از دو چیز بود: یکی از عجز پادشاه و یکی از جور وی».^۷ جور پادشاهان به میزان نزولات آسمانی و برکات و فزونی نعمات هم ارتباط دارد؛ چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی گوید: «چون والیان جور کنند باران نبارد و خشکسال بود».^۸ همو معتقد است: «عمارت دنیا به عدل مدنی است و خرابی دنیا به جور مدنی».^۹ در تفکر سنتی گذشتگان رعایت عدل و امنیت با ملوک است. فراهم ساختن زمینه عمارت دنیا از وظایف امیران و عاملان حکومت است. اگر آنها آب‌های زیرزمین را ظاهر سازند، امنیت راهها را برقرار کنند و مالیات به قاعده و اندازه ستانند، ملک آبادان و سپاه توانمند خواهد شد.

ما در این گفتار، فرصت پرداختن به تأثیر عدل و امنیت در تاریخ و حیات ایران را نمی‌یابیم و به همین اندازه بسنده می‌کنیم. در ادامه نقش آب در حیات و آبادی زیستن‌گاه‌های ایران و آنچه دایره فرهنگ ایران بدان محیط می‌شود را اجمالاً بررسی می‌کنیم. این مقاله فصلی مختصر است در بیان اینکه چگونه از راه دانش آب می‌توان فرهنگ ایران را - در سطوح مختلف از مسائل مهندسی و آبیاری گرفته تا خیال نازک شاعرانه و مراتب عبودیت ایرانی - به یاری قرائن و شواهد و اخبارالزمان بازخوانی کرد.

ایران سرزمینی است که حدود جغرافیایی و فرهنگی‌اش، فارغ از مرزبندی‌های اعتباری و سیاسی، تعریف می‌شود. این سرزمین مجموعه‌ای از زیستن‌گاه‌های^{۱۰} متنوع است که در ادوار تاریخی، آن را به ایران‌شهر، ملکِ عجم، دارالملک فرس، مملکت پارس، و ممالک محروسه می‌شناختند. این زیستن‌گاه‌ها - با ویژگی‌های ممتاز و منحصر که ماهیت جزیره‌ای دارند - اجزاء اجتماع و نظامی را می‌سازند که از دوره هخامنشی تا کنون - به استثنای اندک تغییرات و تصرفاتی - به صورتی ثابت بر جا مانده است.

پیوستگی آبادی‌های (جزایر زیستی) ایران همواره با شناخت مواهب و موانع اقلیمی، ضرورت سازگاری دنیا و دین، و استمرار سنت‌های کهن رعایت شده است. دست کم در تفکر سنتی ایرانیان و مسلمانان موارد گفته شده باهم ارتباط ناگسستنی دارند. برای تایید، شاهدی از غزالی ذکر می‌کنیم:

^۷ غزالی، نصیحه‌الملوک، ص ۱۱۱.

^۸ خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق محتشمی، ص ۱۳۷.

^۹ خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۱۳۵.

^{۱۰} منظور ما از زیستگاه در این مقاله منطقه، حوزه، و یا بهینه‌ای جغرافیایی است که دارای سابقه طولانی زندگی است. این حدود جغرافیایی در ایران معمولاً متکی و مبتنی بر منابع طبیعی خود هستند و ساکنان آنجا مسایل زندگی خود را با توجه به ضعف و غنای همان مکان حل و فصل کرده‌اند. از این رو هر منطقه، تدبیر و برنامه‌ریزی و تعاریف مختص به خود (زیستگاه یا آبادی) پیدا کرده است. مثلاً مفهوم کم‌آبی و کم‌بارانی در منطقه یزد با خطه گیلان کاملاً متفاوت است.

[...] و نیز دانستند که حکیمان جهان راست گفته‌اند که: دین به پادشاهی و پادشاهی به سپاه و سپاه به خواسته [(مالیات)] و خواسته به آبادانی و آبادانی به عدل استوار است.^{۱۱}

حضور و عمل ساکنان این سرزمین هم از دیگر عوامل حیات و انسجام اجزاء آن است؛ به نحوی که نه ایرانی بی‌شناخت سرزمینش می‌توانست حیات و بالندگی داشته باشد و نه ایران بدون انسان ایرانی بقا می‌یافت؛ ایران و ایرانی در تعاملی هوشمندانه و عاشقانه منظومه‌ای ساخته‌اند.

زیستن‌گاه‌های متنوع ایران، اعم از شهرها و روستاها، با وجود تمایز از یکدیگر، ویژگی‌های مشخص و مشترکی دارند. نخست آن که این زیستگاه‌ها به صورت جزایری محدود و نه‌چندان وسیع واقع شده‌اند و دیگر آن که، این جای‌ها عموماً بالقوه زیستگاه هستند، نه بالفعل. در اکثر جاهای ایران مواهب و ذخایر طبیعی صورتی آشکار و علنی ندارد. این منابع بالقوه می‌باید در اثر تلاش و خلاقیت و ابتکار ساکنانش شناسایی و استحصال و ذخیره شوند تا به بهره‌برداری برسند. از این رو، نباید فراموش کرد که ایران جایی است که بارور کردن و بهره‌مندی از نعمت‌های بی‌کران خدادادی آن هوشیاری و تلاش می‌طلبد. شکرانه نعمت‌های خدادادی در بهره‌مندی هوشیارانه و عالمانه از آن است. ایران سرزمینی است که به‌سان همیشه، ذخایر خود را در برابر دانایی و فرزاتگی ارزانی و در برابر نابخردی و بی‌دانشی پوشیده می‌دارد.

ایرانیان به سبب این شرایط (منابع و موانع طبیعی) به‌ناچار کیمیاگری آموخته‌اند. آنان توانسته‌اند با کیمیاگری، زبان بسته طبیعت را بگشایند؛ آن را به سخن درآورند و با او به مشاعره و مغازله بنشینند و «قصیده قنات» و «غزل باغ ایرانی» بسرایند. کیمیاگری زاییده کم‌یابی است. شاید ایرانیان به سبب فقر ظاهر سرزمینشان به فکر کیمیاگری افتادند و توانستند «خاک را به نظر کیمیا کنند» و از مس اقلیم خود با کیمیای خرد زر بسازند. البته حدیث زندگی در این خاک فراتر از کیمیاگری است. شاید به قول حافظ حدیث عشق است:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
عشقی که خاک را عنبر و خار را عبهر می‌کند. همان عشقی که به گفته مولانا کیمیا باید در آن بنگرد:
ای کیمیا ای کیمیا در من نگر زیرا که من
صد دیر را مسجد کنم صد دار را منبر کنم (دیوان شمس)

ایران در طول حیاتش همواره بلایای طبیعی عظیمی چون زلزله و خشک‌سالی و سیل و طوفان و مانند آن از سر گذرانده است. بلایایی گران که به هنگام نزول و وقوع، زندگی را بر مردمان این سرزمین تنگ کرده است. اما این بلایا یا پدیده‌های طبیعی، جزء طبیعت سرزمین ایران است و اگر عالمانه و باتدبیر بدان‌ها نظر شود، اینها تهدیدهایی است که باید از آنها فرصتی ساخت؛ فرصتی که پیشینیان ما پیش‌تر برای خود و آیندگان ساخته‌اند.

اگرچه شرایط و مؤلفه‌های طبیعی همیشه وجود دارد، آنچه مدیریت انسان بر زیستگاهش را بیش از هر چیز متأثر می‌سازد، مشخصات و عوامل غیر طبیعی است. فی‌المثل با آن که ایران کشور کم‌آبی است، سیل و خشک‌سالی به منزله پدیده‌هایی سرنوشت‌ساز، مؤثرترین شاخص بر حیات بشر در این سرزمین بوده است.

^{۱۱} غزالی، نصیحة الملوك، ص ۱۰۰.

ذکر این ویژگی‌ها مؤید آن است که در هر نقطه قابل زیستن در قلمرو ایران زمین، مردم آنجا می‌باید با خلاقیت و ابتکار، مسائل معیشت خود را حل کنند. شاید ایرانیان برای تداوم حیات چاره‌ای جز ابتکار نداشتند. این نکته یکی از محورهای جدی بقا در ایران به شمار می‌رود.

از سوی دیگر، به سبب شرایط اقلیمی، آبادی‌های (زیستگاه‌های) موجود ایران عموماً نیازمند پرستاری دائم‌اند. لذا هرگاه زیستگاهی به طول حیات دو نسل ترک شده، در بازگشت مجدد انسان بلافاصله قابل زیستن نبوده بلکه حیاتی جدید را از ساکنانش طلب کرده است. اهمیت همین پرستاری از زیستگاه، ویژگی اصیل و بدیع دیگری را در قلمروهای زیستی ایران پدید آورده است.

تعامل عاشقانه انسان ایرانی و زیستگاهش ایران، سبب شده که در نظر ساکنانش هر منطقه و نقطه‌ای از آن به مثابه مرکز عالم جلوه کند و نسبت همه عالم با آنجا سنجیده شود. جلوه‌ای از این تعامل عاشقانه را در پدیده «وطن یافتن» و «اهل جایی بودن» درمی‌یابیم. جایی که دیگر مردم ساکن زیستن‌گاه خود نیستند، بلکه اهل و متوطن سرزمین خود شده و تعلق خاطری در ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعیشان شکل گرفته است. همین فرهنگ اهلیت (نسبیت یافتن با مکان)، بخش مهمی از دانایی و خرد را به ساکنان خود می‌بخشد و دانایی، برخلاف دانش، آموختنی نیست بلکه دریافتنی است و در ناخودآگاه افراد القا می‌شود. وقتی کسی اهل وطن شد، غیر از وطن همه جا غریب است. حب‌الوطن حدیثی است صحیح. از پیامبر ما (ص) نقل شده که «حب‌الوطن من الایمان» و در تأویل و تفسیر قول‌النبی بسیار گفته‌اند. در روزگاران پیشین که مفهوم «وطن» و «اهلیت» همچون امروز ضعیف و رقیق نبود، جلای وطن کردن سخت‌ترین کار و دور از وطن ماندن مایه پریشانی بود. نویسنده کتاب *التنبیه و الاشراف* در آغاز، علت لغزش‌های احتمالی کتابش را از خطای بشری «یا استمرار غربت و دوری از وطن و سفرهای پیاپی» می‌داند و از ابوتمام نقل می‌کند: «جانشین خضر کسی است که در وطنی و شهری اقامت دارد. وطن من پشت شتران است؛ قوم من به شام و عشقم به بغداد و خودم در دوره و برادرانم به فسطاط‌اند».^{۱۲}

بازگردیم به حدیث زیستن. زیستگاه‌های متفاوت و متنوع همواره در اثر همین تعامل عمیق عاشقانه به گونه‌ای تعادل فرهنگی رسیده است؛ هر قدر زیستن‌گاهی به لحاظ منابع فقیرتر باشد، صورت خیالی آن نزد مردمانش غنی‌تر می‌شود. در واقع، هر قدر شرایط زیستگاه برای ساکنانش سخت‌تر گردد، وجه و صورت معنوی^{۱۳} فرهنگ آن قوت بیشتری می‌یابد و انسان شاعرانه‌تر با محل زندگی‌اش به تفاهم می‌رسد. این رابطه در رسوم و مثال و ادب و دیگر شواهد فرهنگی مردم آن زیستگاه نمایان است و به عکس، هر چه زیستگاهی غنی‌تر باشد، وجه مادی^{۱۴} فرهنگ آن نزد ساکنانش قوت می‌گیرد و عینیت بیشتری می‌یابد. تعمیق مطالعه ویژگی‌های ایران مستلزم بررسی‌ای جامع‌تر و درک ارتباط این آبادی‌ها و زیستگاه‌ها با یکدیگر در صفحه ایران است.

از آنجا که آبادی‌های ایران ماهیت جزیره‌ای دارند، مجموع آن، مجمع‌الجزایر ایران را تشکیل می‌دهد که لاجرم در این مجموعه، آبادی‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار ساخته و سلسله مراتبی پدید آورده‌اند.

^{۱۲} مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ص ۶.

^{۱۳} غیرمادی: $\sim 1 \text{AE}_1 - 1$.

^{۱۴} مادی: $\sim 1 \text{AE}_1 -$.

مجموعه‌ای از چندین آبادی (زیستگاه) بر اثر تداوم تاریخی، ناحیت آباد بزرگ‌تری را شکل داده که این آبادی‌ها، خود منظومه بزرگ‌تری ساخته‌اند که یک مجموعه کلان زیستی - یعنی سرزمین ایران - است. تحلیل و مطالعه این نظام سلسله مراتب و ویژگی‌های این منظومه کلان زیستی (ایران) نه تنها به تعمیق دیدگاهمان در درک معادلات و مجهولات زندگی ساکنانش مدد می‌دهد، بلکه ابزارهای مؤثری در فهم فرهنگ ایرانی فراهم می‌آورد. هنگامی که در فرهنگ ایرانی تأمل می‌کنیم، باید همه ابعاد و هر آنچه را که به نحوی بر این فرهنگ گواهی می‌دهد بررسی کنیم. در میان این شاهدان عینی و ذهنی، پنجره‌ها و آیینه‌هایی هستند که راه فهم فرهنگ ایرانی را هموار و این فرصت را مهیا کرده تا به واسطه آنها، تصویر کامل و تمام‌عیاری از فرهنگ ایران‌زمین را ببینیم. ویژگی‌ها و پدیده‌های اثرگذار در سلسله مراتب آبادی‌های (زیستگاه‌های) ایران از جمله این آیینه‌ها هستند؛ مثلاً توجه به این نکته حائز اهمیت است که ماهیت جزیره-ای زیستگاه‌ها (که با هم مجمع‌الجزایری می‌سازند) در سلسله‌مراتب خود نیاز عمیقی از ارتباط این آبادی‌ها با یکدیگر را موجب شده است که ضرورت راه و ارتباطات را روشن سازد؛ لذا می‌توان فرهنگ ایرانی را به وسیله آیینه «راه» به طور کامل مشاهده کرد.

اما پدیده‌ای که به عنوان مهم‌ترین رکن شکل‌دهنده آبادی‌های (مجموعه‌های زیستی) ایران قابل تأمل است، مسئله آب است. آب و سلسله‌مراتب آبادانی نیز عمیقاً متأثر از سلسله‌مراتب منابع آبی در این آبادی‌هاست. این بار پنجره‌ای در فهم فرهنگ ایرانی پیش روی ماست که اگر بخواهیم تمامیت این فرهنگ را در قاب آن نظاره کنیم، تقریباً چیزی از قلم نمی‌افتد.

آبادی در جاهایی ممکن است که امکان آن بالقوه یا بالفعل در آنجا باشد. از مهمترین عوامل امکان عمارت منابع آبی است. یعنی مردم این سرزمین در جایی رحل اقامت دایم افکنده‌اند که دستیابی به آب محال نبوده است. یعنی اگر به هر طریق ممکن امکان استحصال و بهره‌وری از آب در جایی می‌رفت، گروهی دست به آبادی آنجا زده‌اند. در تبیین این موضوع می‌توان مثال‌های متعددی عرضه داشت. نام آبادی‌ها و اماکن مسکون در ایران بعضاً کلید فهم این ماجراست. نخست این که نام بسیاری از آبادی‌های ایران که عمدتاً شهرهای قدیم هستند به پسوند «ریز» (در اینجا به معنی ریختن آب است) ختم می‌شود؛ مانند: مهریز، نیریز، ترشیز، و غیره. این اماکن در مناطق نیمه‌خشک ایران واقع شده‌اند و در آنجا معمولاً آب در سطح زمین یافت نمی‌شود. بنابراین با تمهیداتی چون «کاریز» (قنات) آب را ظاهر ساخته‌اند.

در مناطق خشک و کم‌آب که حیات به‌طرز شگفتی به آب وابسته است، آب به همه سطوح مادی و معنوی اهالی آن نفوذ کرده است و مصداق شفافیت و طهارت و خلوص و خیال شده است. اهمیت آب در حیات آبادی‌های کم‌آب تا بدانجاست که بر نام‌گذاری آبادی‌ها و عوارض طبیعی تأثیر گذاشته است. در سطور بالا به چند نمونه از شهرها اشاره کردیم. در اینجا به نمونه دیگری از تأثیر و اهمیت آب نزد مسلمانان اشاره می‌کنیم. ناصر خسرو در سفر معروفش وقتی به حماه^{۱۵} می‌رسد آن را چنین وصف می‌کند:

پانزدهم رجب سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائه^{۱۶} [...] از آنجا به حماه شدیم. شهری خوش و آبادان بر لب آبِ عاصی. و این [آب] را از آن سبب عاصی گویند که به

^{۱۵} شهری در شمال سوریه

^{۱۶} ۴۳۸ ق

جانب روم می‌رود. یعنی چون از بلاد اسلام به بلاد کفر می‌رود عاصی است. و بر این آب دولاب‌های بسیار ساخته‌اند.^{۱۷}

چند نکته مهم در گفته بالا قابل ذکر است: نخست وجه تسمیه (نام‌گذاری) رود است. آب منشاء آبادانی است؛ و چون این رودخانه، با خود آبادانی و منفعت به سرزمین کفر می‌برد عصیان‌گر است. دیگر این که پیش از ترک بلاد اسلام برای آنکه نهایت فایده را از آن ببرند، بر آن دولاب‌های بسیاری ساخته‌اند. البته نمونه‌هایی از این دست فراوان است. مع‌الوصف اگر در آینه آب بنگریم خواهیم دید که فرهنگ این دیار - از زمینی‌ترین تا آسمانی‌ترین مرتبه‌اش - آشکارا فرهنگی دینی است. مشاهده فرهنگ ایرانیان از مجرای آب از مباحث عینی فنون زراعت و آبیاری تا عمیق‌ترین لایه‌های دینی را روشن می‌کند. هنگامی که اسطوره ناهید و ارتباط آن با آب را می‌کاویم، یا زمانی که واقعه سیدالشهدا (ع) و فاطمه زهرا (س) و نسبتی را که با آب و تشیع دارند روایت می‌کنیم، در می‌یابیم که قداست این شاهدان عینی و ذهنی فرهنگ ایرانی با طهارت آب در آمیخته است.

کتاب‌نامه

- ابن بلخی. *فارس‌نامه*، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. *مسالك و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- *تاریخ سیستان* (تألیف در حدود ۴۴۵-۷۲۵ق)، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، کتابخانه زوار.
- *حدود العالم من المشرق الي المغرب* (تألیف ۳۷۲ ق)، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- خواجه نصیرالدین طوسی. *اخلاق محتشمی*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶.
- خواجه نصیرالدین طوسی. *اخلاق ناصری*، به کوشش مجتبی مینوی، علی‌رضا حیدری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- خواجه نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی. *سیاست‌نامه*، به تصحیح عباس اقبال، تهران، اساطیر، ۱۳۶۹.
- غزالی طوسی، امام محمد. *نصيحة الملوك*، به کوشش جلال‌الدین همایی، تهران، هما، ۱۳۶۷.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. *التنبيه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

^{۱۷} ناصر خسرو، *سفرنامه*، ص ۱۹.

- ناصر خسرو، ابومعین حمیدالدین. سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.